

تکثر معنایی و تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل

دکتر حمیرا مشیرزاده*

چکیده

استدلال اصلی این مقاله این است که تنوع و تکثر معانی و دگرگونی مفاهیم، از ویژگی‌های اصلی رشته روابط بین‌الملل است. در ابتدا با بررسی جایگاه مفاهیم در علم به طور کلی و علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل به طور خاص، این استدلال مطرح می‌شود که نمی‌توان مفاهیم را دال‌هایی فرازمانی و فرامکانی و فارغ از زمینه‌مندی دانست. بنابراین، انتظار می‌رود گستره معنایی مفاهیم به تبع زمینه‌های زمانی و مکانی خاص متحول باشد و همچنین در گفتمان‌ها و پارادایم‌های مختلف، مفاهیم به اشکال متفاوتی تعریف شوند. بر همین اساس، در دو بخش بعدی مقاله رابطه تحول مفاهیم در رشته روابط بین‌الملل با تحول در روابط بین‌الملل به عنوان حوزه کنش انسانی و نتیجه رویه‌های کنش‌گران بین‌المللی، و سپس تأثیر تنوعات و تحولات نظری در تکثر معنایی و تحول مفهومی در این رشته بررسی می‌شود. سرانجام با نگاهی به مقالات این مجموعه برخی از مهمترین تحولات مفهومی در روابط بین‌الملل مورد اشاره قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: روابط بین‌الملل، تحول مفهومی، شکل‌گیری مفاهیم، تکثر مفاهیم

* دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران.

مقدمه: تحول مفهومی در دانش بشری و علوم اجتماعی

به رغم مفروضات قدیمی اثبات‌گرایان و تجربه‌گرایان در مورد امکان واژه‌سازی علمی و نیل به نوعی واژگان علمی که مفاهیم یا اصطلاحات علمی در آنها مرجع بیرونی عینی مشخصی داشته و در نتیجه ثابت، رها از نظریه، و صرفاً مبتنی بر مشاهده و تجربه باشند و نیز ساخت نظریه‌هایی مبتنی بر مشاهده، استقرا و اثبات گزاره‌های نظری عام، جهان‌شمول، و در نتیجه ثابت، این آرمان علمی عملاً با شکست روبرو شده است. (۱) رشته‌های مختلف علمی به شکلی مستمر در روند بازتولید خود با تحولات کوچک و بزرگی روبرو می‌شوند. مفاهیم، نظریه‌ها و پارادایم‌هایی شکل می‌گیرند و جایگزین مفاهیم، نظریه‌ها و پارادایم‌های قبلی می‌شوند. (۲) به بیان دیگر، برداشت‌ها از جهان همیشه به لحاظ تاریخی در حال تغییر بوده‌اند (۳) و باید این را به عنوان خصوصیت علم به رسمیت شناخت.

سیر پیشرفت‌های ملموس علمی خصوصاً در چارچوب نوآوری‌های کاربردی در علوم دقیقه به مراتب بیشتر از علوم اجتماعی است، اما این عمدتاً علوم اجتماعی هستند که با تحولات مفهومی و نظری بیشتری روبرو می‌شوند و شاید به زعم برخی، همین عامل عقب‌ماندگی نسبی آنها باشد یا به قول ماکس وبر، نشان‌دهنده ویژگی اجتناب‌ناپذیر این علوم. تکرر دیدگاهها و نظریه‌ها نشانه جوانی علوم است و در نتیجه، باید انتظار داشت با «پیشرفت» علم و رسیدن آن به پختگی لازم، این تنوعات و تکررات راه به هم‌گرایی و اجماع بدهند، اما ظاهراً علوم اجتماعی به بیان وبر همیشه جوان می‌مانند. دلیل آن هم این است که سرشت آنها به گونه‌ای است که نیل به اجماع درونی را در آنها کم‌وبیش ناممکن می‌کند و این علوم همواره با تحولات درونی در سطوح مفهومی و نظری همراه هستند.

به نظر وبر، مفاهیم علمی حداکثر می‌توانند تقریبی به فرایندهای اجتماعی واقعی باشند که ما می‌کشیم آنها را بفهمیم. هر مفهوم‌سازی لاجرم همراه با ساده‌سازی و انتزاع است. (۴) در نتیجه، مفاهیم برساخته‌هایی هستند که می‌توانند در معرض تغییر دائمی قرار گیرند. یعنی مفاهیم از یک سو، مرجع بیرونی عینی ندارند و ساخت‌هایی نظری هستند و در نتیجه، به تبع تحولات و تنوعات نظری دگرگون می‌شوند و از سوی دیگر، آنچه به آن اشاره می‌کنند، یعنی

به اصطلاح «واقعیت»^۱ یا «امر واقع»^۲ نیز خود در حال دگرگونی است. اینها همه باعث نوعی بدبینی نسبت به مفاهیم شده است. (۵)

می‌توان در یک نگاه، این را خصوصیتی منفی برای علوم اجتماعی دانست. عدم اجماع بر سر مفاهیم، یعنی پایه‌ای‌ترین واحدهای شناختی در این علوم، به معنای آن است که در آن واحد، این مفاهیم در درون نظریه‌های متعدد و حتی پارادایم‌های ناهمسازی تعریف می‌شوند و در نتیجه، به یک اعتبار، امکان مفاهیم اولیه نیز به درجاتی سلب می‌شود. علاوه بر این، تغییراتی که در سطح حیات اجتماعی به واسطه دگرگون‌شدن کنش‌ها و رویه‌های اجتماعی و قواعد صورت می‌گیرند نیز منشأ ایجاد دگرگونی‌های مفهومی می‌شوند. در عین حال، از منظری دیگر، این «رنگارنگی» کم‌وبیش «ذاتی» این رشته‌ها به معنای امکاناتی برای دیدن امر اجتماعی از مناظر متفاوت و در نتیجه رسیدن به نوعی تکثر شناختی است که فی‌نفسه بد نیست؛ هرچند با برداشت‌های سنتی تجربه‌گرایانه و اثبات‌گرایانه از علم در تضاد قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد در دو دهه گذشته، به طور خاص و فزاینده‌ای، این خصوصیت علوم اجتماعی مورد پذیرش قرار گرفته و به جای تلاش برای «رها» شدن از آن، سعی در انطباق یافتن با آن است. گفته می‌شود مفاهیم در درون پارادایم‌ها معنا می‌یابند و این در حالی است که علوم اجتماعی همیشه چند پارادایم را در یک زمان تجربه می‌کنند و راهی برای برتر دانستن یکی بر دیگری جز با توجه با اهداف مورد نظر (که آنها هم خود تا حدی وابسته به پارادایم هستند) وجود ندارد و این را باید خصوصیت اجتناب‌ناپذیر - اگر نگوییم مثبت - علوم اجتماعی دانست. (۶)

تأکید بر اینکه نظریه‌ها جهان را می‌سازند و واقعیت خود سخن نمی‌گوید، از مدت‌ها پیش در فلسفه علم مطرح بوده است. (۷) در دو دهه اخیر، بخش‌هایی از بحث‌های ساخت‌انگاران اجتماعی^۳، پسا‌ساختارگرایی و پساتجددگرایی این موضع را بیش از پیش پذیرفتنی ساخته است. در عین حال، اکثر اندیشمندان تأکید دارند که این نباید به نسبی‌گرایی منجر شود. اگرچه ابزار یا ابزارهایی برای سنجش دعاوی شناختی در ورای زمان و مکان و تاریخ‌مندی و

1 . reality

2. fact

3. social constructionists

زمینه‌مندی خاص وجود ندارد، اما در چارچوب زمینه‌های خاص و با تکیه بر معیارهای خاص، امکان مقایسه هست. (۸)

در عین حال، این تنها ماهیت شناخت در علوم اجتماعی نیست که به تحولات مفهومی و نظری متوالی و مستمر در این حوزه شکل می‌دهد. در سطح هستی‌شناختی نیز باید به ماهیت موضوع مطالعه در این علوم یعنی سرشت انسانی - اجتماعی واقعیت اجتماعی و در نتیجه ابعاد خاص معنایی، نیت‌مندی انسانی، رویه‌های اجتماعی، اراده فردی و جمعی و مانند اینها توجه داشت. به عبارت دیگر، خود «واقعیت» اجتماعی موضوع مطالعات اجتماعی نیز در حال تحول و دگرگونی مستمر است و یکی از پیامدهای آن نه فقط ظهور مفاهیم جدید، بلکه تغییر در گستره معنایی یا مدل‌ولت مفاهیم قدیمی است.

علم سیاست و به طور خاص حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل نیز از این دو ویژگی عام علوم اجتماعی مبرا نبوده و نیست و حتی شاید بتوان گفت که در این حوزه، تحول و تکثر شناختی در قالب تحولات نظری و فرآنظری از یک سو و تحول واقعیت سیاسی و بین‌المللی در بعد هستی‌شناختی از سوی دیگر، مشهودتر از بسیاری دیگر از حوزه‌های علوم اجتماعی است.

با این همه ملاحظات، باید به این نکته توجه داشت که مفاهیم اگرچه در دل گفتمان‌ها/پارادایم‌ها شکل می‌گیرند و معنا می‌شوند، اما نباید پنداشت که این کاملاً مانع از فهم متقابل می‌شود. یکی از کارکردهای مهمی که مفاهیم در دانش دارند، این است که عامل انتقال تجارب هستند. درست است که مفاهیم واحد در گفتمان‌های مختلف می‌توانند معانی متفاوتی بیابند، اما به درجاتی در چارچوب تثبیت گفتمانی و نیز با نوعی ترجمه از پارادایمی به پارادایم دیگر، می‌توان به فهم‌هایی کم‌وبیش مشترک از مفاهیم یا در مواردی نوعی مخرج مشترک مفهومی نیز دست یافت. (۹) به علاوه، بهترین راه شاید این باشد که با تکیه بر نوعی عمل‌گرایی نظری^۱، بیش از آنکه در پی یافتن معانی و مفاهیم «درست» باشیم، به مفیدبودن آنها توجه کنیم.

این بحث‌ها در مورد تحول و تنوع مفاهیم، یکسره جدید نیست. هربرت بلومر، جامعه‌شناس معروف، حدود هشت دهه پیش این نکته را مطرح ساخت که «مفاهیم علمی، یک کارراهه^۱ دارند، آنها هر از چندی به تناسب طرح تجارب جدید و جایگزین شدن محتوایی با محتوایی دیگر تغییر می‌کنند.» (۱۰) این مفاهیم در ارتباط با هم معنا می‌یابند و در چارچوب الگوی خاص قرار دارند. بحث اخیر فریدریش کراتوچویل یعنی طرح لزوم برگرفتن رویکردی عمل‌گرایانه به نظریه (۱۱) نیز متضمن این معناست که باید با مفاهیم نیز به شکلی عمل‌گرایانه برخورد کرد و انتظار مفید بودن در چارچوب اهداف خاص تحلیلی یا تبیینی از آنها داشت. تامس بیرزتکر نیز بر آن است که:

«محدودیت‌ها و تناقضات موجود در درون مفاهیم، چارچوب‌ها و تبیین‌های نظری موجود، بر اساس کارایی (یا ناکارایی) آنها برای تبیین رویدادهای معاصر باید به آزمون درآیند. در عین حال، آنها نقشی نیز در شکل‌دادن به خود آن رویدادها دارند.» (۱۲)

به این ترتیب، تحولات در دانش اجتماعی و به طور خاص در روابط بین‌الملل، بر اثر تحولات و رویدادهای بیرونی، تغییر در رویه‌ها و نگاه کنش‌گران، تحولات در سطوح مختلف دانش بشر از جمله سایر رشته‌های علوم اجتماعی و تحولات نظری در درون خود رشته‌ها و در بحث ما، روابط بین‌الملل رخ می‌دهد. در نتیجه، مفاهیم جدیدی به طور مستمر در حوزه‌های مختلف روابط بین‌الملل مطرح، تعریف و بازتعریف می‌شوند. بر همین اساس است که در مطالعات نظری بین‌المللی، یکی از مباحث مهم «تحولات مفهومی» در روابط بین‌الملل است.

الف. تحول عملی مفاهیم در روابط بین‌الملل

تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل، به عنوان حوزه کنش انسانی را می‌توان در سطوح متفاوت مشاهده و دنبال کرد. شاید بتوان گفت عام‌ترین سطحی که تحول در آن روی می‌دهد،

«نظام بین‌الملل» است. البته تحول در این سطح، هم ناشی از تحولات در سطوح دیگر و به ویژه در رویه‌های کنش‌گران و کارگزاران است و هم، در عین حال، بر این تحولات اثر می‌گذارد؛ یعنی آنچه از آن به عنوان تکوین متقابل کارگزار و ساختار^۱ یاد می‌شود. (۱۳) در طول تاریخ، در فرایندی مستمر، کنش کنش‌گران (عمدتاً دولت‌ها و در وهله دوم، نهادهای بین‌المللی، اما نه فقط آنها) چه به شکل عامدانه و آگاهانه و چه بر اثر پیامدهای ناخواسته و قصدنشده، در ساختار نظام بین‌الملل تغییر ایجاد کرده و می‌کند. در عین حال، خود این تغییرات در محدوده امکانات و محدودیت‌هایی است که ساختار به عنوان مجموعه‌ای از منابع مادی و معنایی یا به تعبیر دیوید دسلر، منابع و قواعد فراهم می‌سازد. (۱۴)

معمولاً نظام مدرن بین‌الملل را با عنوان نظام "وستفالیایی" می‌شناسیم که (کم‌وبیش و به تسامح گفته می‌شود) بر اساس معاهده وستفاليا در سال ۱۶۴۸ میان کشورهای اروپایی متعاقب جنگ‌های سی‌ساله شکل گرفت. نوعی اجماع نسبی در این مورد وجود دارد که نظام مدرن بین‌الملل با نظام‌های سابق و روابط بین اجتماعات در دوره‌های ماقبل تفاوت ماهوی دارد. پیش از ظهور این نظام مدرن، اجتماعات مختلفی وجود داشتند که میان آنها روابط و ارتباطاتی نیز وجود داشت. به بیان هدلی بول، اگر این روابط در حد تماس‌هایی منجر به تأثیر و تأثر جوامع از یکدیگر بود، می‌شد از وجود نظام میان اجتماعات مزبور سخن گفت که نمونه آن را می‌توان در روابط میان چین و ایران یا یونان و ایران یا روم و ایران در دوران باستان جستجو کرد. گاه فراتر از این، در میان برخی از این اجتماعات، علاوه بر تعاملات و تأثیرات متقابل، نوعی اهداف مشترک و به تبع آن قواعد و نهادهایی مشترک نیز وجود داشت که هدلی بول چنین مجموعه‌هایی را فراتر از نظام می‌داند و از آنها به عنوان جامعه بین‌الملل یاد می‌کند که نمونه آن را می‌توان در چین یا یونان باستان یافت. (۱۵)

این اجتماعات ماقبل مدرن، به رغم آنکه نظام سیاسی داشتند، اما سازمان‌دهی سیاسی در آنها با سازمان‌دهی سیاسی مدرن مبتنی بر دولت - ملت واجد حاکمیت سرزمینی، متفاوت بود (مثلاً دولت شهری، امپراتوری، قبیله‌ای و مانند آن بودند). حتی اگر با مسامحه جدی بتوان گفت در مواردی حاکمیت در معنای داخلی آن یعنی کنترل کم‌وبیش مؤثر بر سرزمین خاص

1 . mutual constitution of agent and structure

در این اجتماعات وجود داشت، (۱۶) اما بی‌تردید نه نفوذناپذیری سرزمینی و مرزی مقدور و متصور بود و نه بعد بیرونی حاکمیت یعنی به رسمیت شناخته شدن متقابل دولت‌ها و در نتیجه، حق انحصاری نسبت به سرزمین که خود عامل مهمی در محدودیت برای دولت‌ها در تعاملاتشان با یکدیگر است، (۱۷) وجود داشت. (۱۸)

در نتیجه، می‌توان گفت نظام بین‌الملل وستفالیایی یا به تعبیر بول، «جامعه بین‌الملل» مدرن، خود متضمن تحولات مفهومی عدیده‌ای است، از جمله نهاد پایه آن که نوع جدیدی از دولت است یعنی دولت - ملت سرزمینی (دارای مرزهای مشخص و ثابت) و دارای حاکمیت در محدوده سرزمینی که از سوی سایر دولت‌ها به رسمیت شناخته شده است. روابط یا سیاست بین‌الملل به تبع وجود این دولت‌های سرزمینی شکل می‌گیرد و به تبع حاکمیت سرزمینی دولت‌ها، مرزها عامل محدودیت در روابط می‌گردند.

همچنین، به تعبیر الکساندر ونت، این حرکت به سمت دولت حاکمه به معنای تغییر در فرهنگ آنارشی بین‌المللی نیز هست، یعنی تغییری معنایی در سطح نظام است که منجر به خروج از حالت «جنگ همه علیه همه» یا فرهنگ هابزی در روابط بین‌الملل می‌شود؛ زیرا اصل حاکمیت و شناسایی آن به معنای آن است که دولت‌ها باید حق سرزمینی و صلاحیت داخلی یکدیگر را به رسمیت بشناسند و در نتیجه، جنگ در این نظام جز در موارد خاص و با محدودیت‌هایی فاقد مشروعیت می‌شود. (۱۹) در این نظام جدید، بنا به تعریف، کارگزاران یا کنش‌گران مشروع، دولت‌ها هستند و به این ترتیب، اثری از سایر کنش‌گرانی که به طور سنتی در اروپا نقش داشتند (مانند کلیسا)، در جامعه بین‌المللی مرکب از دولت‌ها نیست.

وجود آنارشی در این «جامعه آنارشیک» (به تعبیر بول)، همراه با نبود دولت مرکزی و حاکم بودن دولت‌ها، یعنی اهمیت قدرت و امنیت به عنوان دو مفهوم اساسی در روابط بین‌الملل است. تداوم نقش قدرت در شکل دادن به قواعد و هنجارهای جامعه و کارکرد نهادهای آن و امکان بروز جنگ، به معنای آن است که دولت‌ها در این جامعه برای حفظ (و در صورت امکان افزایش) قدرت و امنیت خود می‌کوشند. قدرت، در وهله نخست، معنایی رابطه‌محور و معطوف به ایجاد تغییر در رفتار طرف مقابل دارد و امنیت نیز به معنای حفظ دولت همراه با تمامیت سرزمینی و ارزش‌های اساسی آن است. (۲۰)

این نظام همراه با مجموعه‌ای از نهادها، قواعد و هنجارهاست که از یک سو به نظام و کنش‌گران آن معنا می‌بخشد و از سوی دیگر، روابط میان آنها را تنظیم می‌کند. به رغم آنکه نهادهایی مانند جنگ، موازنه قوا و حتی دیپلماسی به نوعی در دوران ماقبل نظام مدرن نیز وجود داشته‌اند، اما معانی جدیدی می‌یابند. جنگی مشروعیت دارد که برای حفظ این نظام و نهادهای آن صورت گیرد؛ موازنه قوا برای حفاظت از جامعه دولت‌ها در برابر کنش‌گر یا کنش‌گرانی است که بخواهند در آن به تفوق بلامنازعی دست یابند که لاجرم متضمن نفی جامعه مرکب از دولت‌های حاکمه است؛ و دیپلماسی، نهاد مذاکرات (در صورت لزوم، محرمانه) و رابطه نظام‌یافته میان دولت‌هاست که هدف از آن جلوگیری از جنگ، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، پیشبرد اهداف مشترک و حفظ جامعه دولت‌ها می‌باشد. (۲۱) همچنین، نهادهای جدیدی چون حقوق و سازمان‌های بین‌المللی در این نظام نقشی ویژه دارند. آنها که خود حاصل توافق میان دولت‌ها هستند، هم در ایجاد همکاری میان آنها و شکل دادن به قواعد جدید در روابط میان آنها نقش داشته‌اند و هم در تحدید عمل آنها در سطح بین‌الملل. (۲۲)

در طول بیش از ۳۶۰ سالی که از معاهده وستفاليا می‌گذرد، تقریباً در همه این مفاهیم تحول ایجاد شده است؛ تحولاتی که می‌توان آنها را حاصل تعاملات و قوام‌بخشی‌های متقابل و مستمر میان دولت‌ها و ساختار جامعه بین‌الملل دانست. علاوه بر اینکه بیش از سه قرن پس از وستفالی طول کشید تا واقعاً حداقل در شکل رسمی آن، دولت‌های ملی جایگزین سایر اشکال دولت (امپراتوری‌ها، مستعمرات و مانند آن) شوند، فرایند ملت‌سازی برای شکل دادن به دولت ملی در بسیاری از موارد با شکست روبرو شد. بسیاری از دولت‌هایی که فرض می‌شد دولت-ملت هستند، عملاً به دلیل عدم انطباق میان ملیت و دولت از هم پاشیده‌اند. در مفهوم حاکمیت به اشکال بارزتر و شدیدتری تحول صورت گرفته است. فرض مطلق بودن حاکمیت به شکلی تدریجی، اما مستمر، به چالش کشیده شده و در نتیجه، راه برای مداخله در امور داخلی دولت‌ها بازتر شده است. با گره خوردن شناسایی دولت‌ها به معیارهایی چون مردمی بودن و یا رعایت حقوق بشر، دموکراسی و مانند آن از یک سو و با شکل‌گیری رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی و فراملی که به شکلی نظام‌یافته بخش‌هایی از اقتدار دولت‌ها را به نهادهای فراملی و فوق ملی منتقل می‌کنند، از سوی دیگر، اصلاً نمی‌توان از تقسیم‌ناپذیر بودن یا قابل واگذار

نبودن حاکمیت سخن گفت. بسیاری از فناوری‌های نوین همراه با فراهم‌ساختن امکان عبور از ورای کنترل دولت‌ها بوده است. با گسترش ارتباطات و فناوری‌های مختلف، نفوذناپذیری سرزمینی دولت‌ها با چالش‌های جدی روبرو شده و از اهمیت مرزها به تدریج کاسته شده است. گره‌خوردن همه این تحولات به یکدیگر و تعمیق و گسترش آنها به شکلی که در مفهوم جهانی شدن^۱ دیده می‌شود، اساس یکی از بنیادی‌ترین فرض‌هایی که جامعه بین‌الملل بر آن بنا شده است، یعنی دولت سرزمینی دارای حاکمیت، را متحول ساخته است. (۲۳) به علاوه، مفهوم تدبیر جهانی امور^۲ حکایت از آن دارد که نه فقط حاکمیت دولت‌ها، بلکه انحصار کنش‌گری و کارگزاری آنها در نظام بین‌الملل نیز دچار تحولات جدی شده است.

بسیاری دیگر از «نهادهای جامعه بین‌الملل» مورد نظر بول نیز دچار تحول شده‌اند. مفهوم جنگ با تحولات فناورانه از یک سو و تحولات حقوقی از سوی دیگر، تغییری جدی کرده است. مفاهیمی چون جنگ تمام‌عیار،^۳ جنگ الکترونیک، جنگ مجازی^۴ و مانند اینها، حاکی از تحولات کیفی در روش‌های جنگ هستند. همچنین، مفاهیمی چون جنگ‌های تدافعی، تهاجمی، سرد، تبلیغاتی، آزادی‌بخش، چریکی، ضدچریکی، ضدتروریستی، کم‌شدت، پیش‌گیرانه، پیش‌دستانه و مانند آنها که هر یک بار سیاسی و/یا حقوقی خاص خود را دارند، برداشت‌های نوین از جنگ، ابزار و اهداف جنگی را نشان می‌دهند. مفهوم کلاسیک موازنه قدرت که در جهان دوقطبی و با ظهور سلاح‌های هسته‌ای، کم‌وبیش با چالش و تغییر روبرو شده بود، در جهانی که تک‌قدرت‌محور شده است، بیش از پیش مورد تردید قرار دارد. به علاوه، حذف عملی جنگ از روابط میان قدرت‌های بزرگ در دوران پس از جنگ جهانی دوم، هم در مفهوم جنگ و هم موازنه دگرگونی ایجاد کرده است. (۲۴) دیپلماسی نیز با ظهور اشکال جدیدی چون دیپلماسی علنی،^۵ دیپلماسی عمومی^۶ (با هدف تأثیرگذاری بر مخاطبان

-
1. globalization
 2. global governance
 3. total war
 4. virtual war
 5. open diplomacy
 6. public diplomacy

غیردولتی)، دیپلماسی رفت و آمد^۱ (به معنای آمد و رفت مستمر مقامات عالی و نه دیپلمات‌های حرفه‌ای میان کشور خود و سایر کشورها) روبرو شده که برداشت‌های سستی از آن را پشت سر گذاشته‌اند. تنوع، اثرگذاری، و قدرت روزافزون نهادهای بین‌المللی، تغییراتی جدی در نقش و گستره صلاحیت آنها را به همراه داشته که خود باعث تحول در مفهوم دولت و حاکمیت آن شده است. همچنین، اهمیت روزافزون کارشناسی علمی و حقوقی در سطح سازمان‌های بین‌المللی، کنش‌گران جدیدی را وارد عرصه بین‌المللی ساخته که از آنها با عنوان «اجتماعات معرفتی» یاد می‌کنند. (۲۵)

مفاهیمی چون قدرت و امنیت نیز با تحولاتی روبرو شده‌اند. به شکلی فزاینده، مشخص شده است که قدرت نه فقط به زور یا حتی قدرت مادی محدود نمی‌شود، بلکه به قدرت به عنوان رابطه نیز محدود نمی‌گردد. کنش‌گران روابط بین‌الملل، صرفاً در جستجوی افزایش قدرت نظامی و مادی خود نیستند، بلکه می‌کوشند قدرت خود را در ابعاد غیرمادی، فکری، ایدئولوژیک، پرستیژ و مانند اینها افزایش دهند. همچنین، با افزایش فزاینده اهمیت رژیم‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، از قدرت نهادها و گفتمان‌ها استفاده می‌کنند و گاه فراتر از آگاهی، اراده و قصد خود با ابعادی از قدرت سروکار پیدا می‌کنند. (۲۶) در شرایط تحول در تهدیدات، امنیت نیز ابعاد جدیدی می‌یابد. دولت‌های جهان سومی بر خلاف سنت مسلط غربی، به شکلی مستمر درمی‌یابند که بسیاری از تهدیدات علیه امنیت آنها جنبه داخلی دارد و نه بیرونی و در نتیجه، امنیت داخلی برای بسیاری از اهمیت فائز بر خوردار می‌شود. (۲۷) به علاوه، تحولات زیست‌محیطی و اقتصادی منجر به ظهور تهدیدات جدیدی در این سطوح شده و امنیت در این ابعاد را مهم ساخته است. از سوی دیگر، فشار بسیاری از جنبش‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و مانند آنها (یعنی کنش‌گران جدید عرصه بین‌المللی) امنیت را به فراتر از دولت‌ها سوق داده و امنیت فردی، امنیت گروه‌های اقلیت، امنیت زنان و کودکان را وارد دستورکار بین‌المللی ساخته است.

به این ترتیب، می‌توان گفت تحولات و تنوعات نظری و مفهومی تابع برخی تحولات بیرونی در رویه‌های کنش‌گران در روابط بین‌الملل هستند. در نتیجه، مفاهیمی نوین به تدریج

1 . shuttle diplomacy

شکل گرفته‌اند که می‌توان به عنوان نمونه به اصطلاحاتی چون همگرایی،^۱ جهانی شدن، تدبیر جهانی امور و مانند آنها اشاره کرد که حاکی از تلاش برای مفهوم‌بندی پدیده‌هایی محسوب می‌شوند که کم‌وبیش فرض می‌شود قبلاً وجود نداشته‌اند. تغییر در گستره معنایی و تعریف مفاهیمی چون حاکمیت و دولت نیز تا حدی ناشی از همین تحولات در رویه‌های کنش‌گران بوده است.

ب. تنوع و تکثر معنایی مفاهیم در بعد نظری روابط بین‌الملل

مروری بر ادبیات روابط بین‌الملل در طول سده بیستم و پس از آن، نشان می‌دهد این رشته مطالعاتی با تحولات نظری و مفهومی مستمر روبرو بوده است. آنچه به عنوان مناظرات سه یا چهارگانه روابط بین‌الملل می‌شناسیم (۲۸) (میان آرمانگرایان و واقع‌گرایان در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، علم‌گرایان و سنت‌گرایان در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، مناظره میان‌پارادایمی نواقع‌گرایان، نولیبرال‌ها، و مارکسیست‌های ساختارگرا (۲۹) در اوایل دهه ۱۹۸۰ و سرانجام مناظره میان خردگرایان و بازاندیش‌گرایان در اواخر دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰) صرف نظر از دقت، اصالت، و مفیدبودن مرزبندی‌ها، (۳۰) تکثر شناختی همیشگی روابط بین‌الملل را نشان می‌دهد. در هر دو سوی این مناظرات و نیز حتی در درون هر یک از طرف‌های آن، نه فقط در مورد مبانی شناخت و روش‌های حصول آن، بلکه همواره در مورد مفاهیم بنیادین در خود روابط بین‌الملل و گستره تعریفی آنها (و حتی گاه اساساً وجود مرجع تجربی و عینی برای آنها) اختلاف نظر وجود داشته است. از مفهوم آنارشی تا نظام بین‌الملل، کنش‌گر، ساختار، دولت، حاکمیت، تهدید، امنیت، نظم، قدرت، موازنه، هژمونی، قواعد بین‌المللی و مانند آن، همه و همه بارها مورد تعریف و بازتعریف قرار گرفته‌اند.

از سوی دیگر، ورود مفاهیمی چون گفتمان امنیتی، امنیتی‌سازی، گفتمان سیاست خارجی، برساختگی دولت و حاکمیت و مانند اینها، رویه‌های بیرون‌گذارانه^۲، تفاوت‌های فرهنگی و

1 . integration

2 . exclusionary practices

هویت اجتماعی، حکایت از تأثیر تحولات فرانظری و نیز تأثیر مباحث سایر علوم اجتماعی بر روابط بین‌الملل دارد.

با وجودی که شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل در سطح دانشگاهی ریشه در اندیشه‌های لیبرال داشته است، اما سلطه واقع‌گرایی با مفروضه‌ها، مفاهیم و برداشت‌های آن از سرشت روابط بین‌الملل، به ویژه در دوران بعد از جنگ دوم جهانی غیرقابل انکار است. با به چالش کشیده شدن جدی واقع‌گرایی در دوره‌های مختلف، تحولاتی در درون این مکتب فکری برای ایجاد انطباق با برخی از تحولات بین‌المللی و انتقادهای وارده صورت گرفته است، (۳۱) اما جوهره اصلی استدلال واقع‌گرایی، همچنان و کم‌وبیش، مسلط است، حتی اگر تردید شود که دیگر کسی خود را واقع‌گرا بداند. (۳۲)

سلطه واقع‌گرایی همراه با مفاهیم مورد توجه آن و برداشت‌ها و تعاریف خاص واقع‌گرایی از آنهاست. شاید بتوان گفت واقع‌گرایی (حدافل در روایت کلاسیک آن) (۳۳) جاذبه خود را تا حد زیادی مدیون نزدیکی به برداشت‌های خود عاملین به سیاست بین‌الملل و زبان آنها بوده است. دولت‌محوری، تأکید بر امنیت دولت، تلقی از قدرت به عنوان رابطه‌ای اجبارآمیز، تلقی از جنگ به عنوان ویژگی گریزناپذیر روابط بین‌الملل، نگاه به موازنه قدرت کلاسیک و دیپلماسی سستی به عنوان تنها راههای حفظ درجاتی از نظم و صلح در نظام بین‌الملل، بی‌اهمیت دانستن حقوق و سازمان‌های بین‌المللی جز در چارچوب روابط قدرت موجود، خصوصیات اصلی تفکر واقع‌گرایی و بسیار نزدیک به برداشت متعارف عاملین روابط بین‌الملل در نظام وستفالیایی است.

در عین حال، در شرایطی که خود روابط بین‌الملل با تحولات مستمر روبروست، واقع‌گرایی این موقعیت خود را از دست می‌دهد و به شکلی مستمر از واقعیت بین‌المللی فاصله می‌گیرد و به بیانی، احتضار جهانی را نشان می‌دهد که مدعی بازنمایی آن است. (۳۴) در نتیجه، انتقادات بسیاری در ابعاد مختلف و از مناظر مختلف به آن وارد شده و می‌شود. بخش بزرگی از تحولات و تنوعات مفهومی در روابط بین‌الملل ناشی از این انتقادات به واقع‌گرایی و نیز ارائه بدیل‌های نظری در برابر آن است که در اینجا به پاره‌ای از آنها به شکلی بسیار گذرا اشاره می‌شود.

لیبرالیسم (و نولیبرالیسم) تا حدی تحت تأثیر آنچه به عنوان تحولات عمیق در روابط بین‌الملل قلمداد می‌کرد و تا حدی نیز به واسطه سنت لیبرالی همراه با توجه آن به روابط اقتصادی، تجارت آزاد و همکاری‌های بین‌المللی، از نخستین رویکردهای انتقادی به واقع‌گرایی است که در برابر آن بدیلی ارائه می‌کند که همراه با مفهوم‌سازی‌های جدید و بازتعریف مفاهیم قبلی است. تلقی از آنارشی به عنوان فقدان مرجعی برای حل و فصل اختلافات و تضمین وفای به تعهدات (به جای برداشت واقع‌گرایانه از آن به عنوان فقدان مرجع صاحب انحصار ابزار اجبار)^(۳۵) پایه‌ای می‌شود که زیربنای بسیاری از برداشت‌های دیگر لیبرال‌ها را نیز تشکیل می‌دهد. تأکید بر ابعاد غیرمادی قدرت در قالب مفهوم «قدرت نرم»^۱،^(۳۶) کم‌رنگ دانستن مسائل سنتی امنیتی سیاست حاد^۲ و در مقابل، تأکید بر مسائل رفاهی یا سیاست ملایم^۳،^(۳۷) طرح مفهوم وابستگی متقابل و در نتیجه، امکان همکاری‌های بین‌المللی، نگاه مثبت به نهادها و مفهوم رژیم‌های بین‌المللی با تأکید بر اهمیت دستاوردهای مطلق و نه نسبی،^(۳۸) نگاه مثبت به همگرایی و نقش نهادها و نیز ارتباطات و وابستگی متقابل در آن و در نتیجه، طرح مفاهیمی چون کارکردگرایی و نوکارکردگرایی یا اجتماعات امنیتی،^(۳۹) فقط بخشی از مهمترین مفاهیم لیبرالی هستند که وارد ادبیات بین‌الملل شده‌اند و توانسته‌اند نگاه به این روابط را به طور اساسی متحول سازند.

گرایش‌های چپ و انتقادی نیز سهم زیادی در تحول و تنوع مفاهیم در روابط بین‌الملل داشته‌اند. وارد ساختن مفهوم اقتصاد سرمایه‌داری و نظام جهانی سرمایه‌داری، پیوند دادن امپریالیسم با آن، طرح مفهوم هژمونی و تعریف آن به عنوان سلطه توأم با رضایت که فراتر از برداشت مادی‌گرایانه واقع‌گرایان از سلطه و هژمونی است، نگاه کم‌وبیش غیرسرزمینی به نظام جهانی با طرح مفاهیم مرکز، پیرامون و شبه‌پیرامون (که می‌توانند در آن واحد در داخل یک سرزمین هم باشند)، نگاه به طبقات و همچنین جنبش‌های ضد نظام سرمایه‌داری، جامعه مدنی بین‌المللی و اخیراً تمدن‌ها به عنوان کنش‌گران یا واحدهایی غیر از دولت‌ها،^(۴۰) از دستاوردهای مفهومی اصلی این مکاتب در روابط بین‌الملل است.

1 . soft power

2 . high politics

3 . low politics

پساتجددگرایان و فمینیست‌ها در کنار سازه‌انگاران متعارف نیز در تحولات مفهومی در روابط بین‌الملل نقش زیادی داشته‌اند. به چالش کشیدن تعاریف مورد قبول از حاکمیت، دولت، سرزمین، قدرت، امنیت، آناژنی و مانند آن و تأکید بر برساختگی اجتماعی و در نتیجه، عدم امکان ارائه تعاریف متعالی، فرازمانی، فرامکانی و غیرتاریخی از مفاهیم (که هر سه رویکرد به آن باور دارند)، به معنای گشودن راه برای نقد مفاهیم موجود، ارائه مفاهیم جدید و گاه ارائه تعاریف بدیل (هرچند موقت و مشروط و زمینه‌مند) بوده است.

انتقال مفاهیمی از نظریه‌پردازی‌ها و تحلیل‌های تفسیرگرا، پس‌اساختارگرایانه و پساتجددگرایانه در سایر علوم اجتماعی به روابط بین‌الملل، از جمله مفاهیمی چون نشانه‌شناسی^۱، تبارشناسی^۲، سرعت‌شناسی^۳ و ابرواقعی^۴، طرح مفاهیمی چون جنگ‌های مجازی، جنگ بازنمایی^۵، ضددیپلماسی^۶، تلقی از واقعیت به عنوان مجموعه‌ای از گفتمان‌های مختلف روابط بین‌الملل، سیاست خارجی و امنیت، سرشت بازی‌گونه جنگ در روابط بین‌الملل، نگاه به نقش مولد گفتمان‌ها در تکوین قدرت و نظائر اینها را می‌توان از مهمترین تحولات مفهومی‌ای قلمداد کرد که پس‌اساختارگرایان وارد روابط بین‌الملل کرده‌اند. (۴۱)

می‌توان گفت فمینیست‌ها با انتقال مفهوم جنسیت و همچنین به تبع آن، مفاهیمی چون جنس‌گرایی، مرد-محوری، پدرسالاری و مانند اینها به روابط بین‌الملل و در هم تنیدن آنها با تقریباً همه مفاهیم سنتی روابط بین‌الملل از دولت تا جنگ، صلح، توسعه، قدرت و امنیت و همه مفاهیم را بازتعریف و بازمفهوم‌بندی کرده‌اند. از این منظر، اولاً باید به نقش تولیدی و بازتولیدی جنسیتی رویه‌ها و نهادهای بین‌المللی توجه داشت که این یعنی تغییر در تعریف مفاهیم به ویژه در سطح کارکردها و پیامدهای آنها. ثانیاً باید به جنبه جنسیتی (و به طور خاص مردانه) مفاهیم (مانند برداشت «مردانه» در یکسان انگاشتن قدرت با سلطه و در نتیجه، نگاه

-
- 1 . semiology
 - 2 . genealogy
 - 3 . dromology
 - 4 . hyper-real
 - 5 . war of representation
 - 6 . anti-diplomacy

حاصل جمع صفری به آن، که در برابر مفهوم زنانه قدرت یعنی توانمندسازی همگانی قرار می‌گیرد) و لزوم تغییر آنها توجه کرد. (۴۲)

سازهانگاران نیز به تبع ویژگی بنیادین در رویکردشان به واقعیت اجتماعی (یعنی تلقی ساخت‌انگاران از واقعیت اجتماعی و بین‌المللی) در تحولات مفهومی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. برداشت از مفهوم آنارشی به عنوان «آنچه دولت‌ها می‌سازند»، (۴۳) طرح مفهوم «امنیتی‌سازی» به معنای تلقی از امنیت به عنوان آنچه دولت‌ها به عنوان مسأله امنیتی تلقی می‌کنند، (۴۴) طرح اهمیت مفاهیمی چون فرهنگ، هویت و قواعد در روابط بین‌الملل، (۴۵) ارائه مفهوم امنیت هستی‌شناختی^۱ فراتر از برداشت واقع‌گرایان از معضله امنیت که در آن به نقش هویت در نگاه به تهدیدات توجه خاص می‌شود، (۴۶) نگاه به خودیاری به عنوان نهاد بین‌المللی و نه امری ساختاری، برداشت از نهاد به عنوان پدیده‌ای معنایی که لزوماً متضمن همکاری نیست و می‌تواند عامل تعارض باشد (۴۷) و برداشت از مفهوم نهادهای بین‌المللی به عنوان عامل قوام‌بخش هویت (۴۸) را می‌توان در میان تحولات مفهومی ناشی از برداشت‌های سازهانگاران جای داد.

بنابراین، می‌بایست بر این نکته تأکید کرد که بخشی از تحولات مفهومی در روابط بین‌الملل، تابع تحولات نظری، ظهور و افول دیدگاه‌های نظری، بحث‌های درون‌نظری و بین‌نظری و مانند اینهاست. این نکته، در عین حال، نشان می‌دهد که چگونه امکان مشاهده محض و بدون چارچوب نظری وجود ندارد و مفاهیم جز در درون گفتمان‌ها، نظریه‌ها و پارادایم‌ها قابل تعریف نیستند.

مؤخره: نگاهی به برخی از تحولات و تنوعات مفهومی جاری

مجموعه‌ای که در این شماره از فصلنامه مطالعات راهبردی ارائه می‌شود، به واقع، حاصل کلاس درس دکترای روابط بین‌الملل تحت عنوان «تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل» است که در نیمسال دوم سال تحصیلی ۱۳۸۵-۱۳۸۶ در دانشگاه تهران ارائه شده بود. از دانشجویانی که

در این درس با حوزه‌های مختلف تحول مفهومی در روابط بین‌الملل آشنا شده بودند، درخواست شد به شکلی جدی، پژوهش‌گرانه و عالمانه و با هدف انتقال حاصل کار خود به دانش‌پژوهان این حوزه، به بررسی یکی از ابعاد تحول در مفاهیم روابط بین‌الملل بپردازند. این تلاش خوشبختانه به ثمر نشست و مجموعه‌ای درخور تهیه شد که امیدواریم بتواند برای دانش‌پژوهان، دانشجویان و علاقه‌مندان رشته روابط بین‌الملل مفید باشد. در این مجموعه مقالات، برخی از تحولاتی را که در بالا به آنها اشاره شد، می‌توان پیگیری کرد و بازشناخت.

نخستین مقاله به بررسی تحولات در روش شناخت پدیده‌های بین‌المللی اختصاص دارد و نویسنده بر آن است که خصوصیات روابط بین‌الملل (از جمله پیچیدگی، چندبعدی بودن و غیره) مستلزم تغییر در رویکردهای فرانظری و نظری است. حرکت نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل به سمت پذیرش کثرت‌گرایی و تنوع‌شناختی و مانند اینها، رویکرد کوانتومی را موجه‌تر از برداشت‌های کلاسیک از علم می‌سازد؛ زیرا این رویکرد امکان درک نظری بیشتر از جهان پیچیده را فراهم می‌سازد.

قدرت از مهمترین و محوری‌ترین مفاهیم در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. با وجودی که برداشت سنتی از مفهوم قدرت (به ویژه در نظریه‌های واقع‌گرایانه و تحت تأثیر آنها) در روابط بین‌الملل، برداشتی علی و عمدتاً سخت‌افزاری و ایستا بوده است، اما همان‌گونه که در مقاله «فرا تکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل»، نشان داده شده است، مفهوم قدرت نیز با دگرگونی‌های جدی مواجه می‌شود.

امنیت از دیگر مفاهیمی است که تحت تأثیر تحولات نظری و فرانظری در رشته روابط بین‌الملل و همچنین، تحول در رویه‌های دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، همواره مورد بازتعریف قرار گرفته است. مقاله «دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی»، نشان می‌دهد چگونه نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل رویکردهای گاه بسیار متفاوت و بعضاً متعارضی به مفهوم امنیت داشته و تعاریف و برداشت‌های متفاوتی از آن ارائه داده‌اند.

همان‌گونه که مقاله «تحول مفهوم کنشگر در روابط بین‌الملل» نشان می‌دهد، با وجودی که در نظام بین‌الملل، به طور سنتی، این دولت‌ها بوده‌اند که کنش‌گران و کارگزاران روابط بین‌الملل قلمداد می‌شدند، به شکلی فزاینده، بازیگران جدیدی در سطوح مختلف (چه در

رویه‌های خود دولت‌ها، چه در برخورد سازمان‌های بین‌المللی و چه در متون حقوقی بین‌المللی، به عنوان کنش‌گر به رسمیت شناخته می‌شوند و روابط بین‌الملل را بیش از پیش تحت تأثیر قرار می‌دهند.

مقاله «نظام بین‌الملل تک‌قدرت‌محور»، به بررسی سه مفهوم‌بندی متفاوت (تک‌قطبی، هژمونی، و امپراتوری) از نظام واحد بین‌المللی، یعنی نظامی که در آن یک قدرت از برتری در توانمندی‌ها و تفوق آشکاری نسبت به بقیه برخوردار است، می‌پردازد. این مقاله نه تنها نشان‌دهنده تنوع مفهومی در روابط بین‌الملل است، بلکه همچنین، حاکی از پیامدهای متفاوتی است که کاربست هر یک از این مفاهیم متفاوت می‌تواند در تحلیل روابط بین‌الملل داشته باشد.

یکی دیگر از حوزه‌های مهم تحولات مفهومی در روابط بین‌الملل، بی‌تردید حقوق بین‌الملل است. رویه‌های متحول دولت‌ها و سایر کنش‌گران و به تبع آن، دگرگونی در سطح کلان نظام بین‌الملل در کنار برداشت‌های متحول حقوقدانان بین‌المللی، از منابع مهم تغییر در مفاهیم حقوقی و به تبع آن تحول مفهومی در روابط بین‌الملل است. مقاله «تحول مفهوم مداخله بشردوستانه در روابط بین‌الملل» تحول در یکی از مهمترین این حوزه‌ها را نشان می‌دهد.

در مجموع، این مقالات می‌توانند گوشه‌ای از تحولات مفهومی در روابط بین‌الملل را برای ما آشکار سازند. بی‌تردید امکان بررسی همه‌سویه یک مفهوم و تبیین آن یا واکاوی همه مفاهیم متحول روابط بین‌الملل در این مجموعه امکان‌پذیر نبوده است، اما امیدواریم این مجموعه رهگشای مطالعات جامع‌تر و دقیق‌تری در این حوزه باشد.

یادداشت‌ها

1. See Harold Brown, *Perception, Theory and Commitment*, Chicago and London: University of Chicago Press, 1979.
۲. بنگرید به تامس کوهن، *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش، ۱۳۶۹.
3. John Hughes, *The Philosophy of Social Research*, London and New York: Longman, 1990, p.8.
4. Bryan S. Turner, *Max Weber: From History to Modernity*, London and New York: Routledge, 1992, p. 214.
5. Herbert Blumer, "Science without Concepts," *American Journal of Sociology*, vol. 36, no. 4 (January 1931), p. 516.
۶. بنگرید به: جرج ریتزر، *نظریه‌های جامعه‌شناختی*، ترجمه محمدصادق مهدوی و همکاران، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴، ص ۴۳۰ به بعد.
۷. برای بحث درباره دیدگاه‌های مختلف در زمینه فلسفه علم، بنگرید به: آلن چالمرز، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴؛ برایان فی، *نظریه اجتماعی و عمل سیاسی*، ترجمه محمد زارع، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۳.
۸. بنگرید به: کوهن، *پیشین و فی، پیشین*.
9. Blumer, *Op. Cit.*, p. 522.
10. *Ibid.*, p. 514.
11. Friedrich Kratochwil, "Of False Promises and Good Bets: A Plea for a Pragmatic Approach to Theory Building (The Tartu Lecture)," *Journal of International Relations and Development*, 10, 2007: 1-15.
12. Thomas Biersteker, "State, Sovereignty, and Territory," in Walter Carlsnaes, Thomas Risse, and Beth A. Simmons, eds., *Handbook of International Relations*, London: Sage, 2001.
13. See Alexander Wendt, "Agent-Structure Problem in International Relations Theory," *International Organization*, vol. 41, no. 3 (summer 1987), pp. 335-70.
14. David Dessler, "What's at Stake in Agent-Structure Debate?" *International Organization*, vol. 43, no. 3 (summer 1989), pp. 472-73.
15. See Hedley Bull, *The Anarchical Society*, London: Macmillan, 1977; Hedley Bull and Adam Watson, eds., *The Expansion of International Society*, Oxford: Clarendon Press, 1985; Adam Watson, *The Evolution of International Society*, New York and London: Routledge, 1992.

۱۶. البته این نیز به زعم اکثر (اگر نگوئیم همه) مورخان روابط بین‌الملل امری نوین است. یعنی عدم پذیرش مرجعی بالاتر از دولت در کل سرزمین در دوران‌های ماقبل مدرن وجود نداشته است و مراجع اقتداری چون کلیسا اجازه اعمال حاکمیت به این معنا را نیز به دولت نمی‌دادند. بر این اساس برخی دولت را امری مدرن می‌دانند که بر اساس انحصار کاربرد مشروع زور و حاکمیت تعریف می‌شود. برای بحث مفصل در مورد مفهوم دولت، بنگرید به: الکساندر ونت، *نظریه اجتماعی روابط بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.

17. See Alexander Wendt, "Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics," *International Organization*, vol. 46, no. 2 (spring 1992), pp. 412-415.

۱۸. برای بحث درباره دو بعد حاکمیت، بنگرید به ونت، پیشین، صص ۳۰۱-۳۰۰ و Biersteker, *Op. Cit.*, p. 168.

۱۹. بنگرید به: ونت، پیشین، فصل شش.

۲۰. این یعنی آنچه واقع‌گرایان از قدرت و امنیت مراد کرده‌اند و به نظر برخی از منتقدان آنها (به طور خاص نولیبرال‌ها) تا دورانی با «واقعیت» نظام بین‌المللی نیز سازگاری داشته است. برداشت واقع‌گرایان را می‌توانید به عنوان نمونه، در آثار زیر ببینید: هانس جی. مورگنتا، *سیاست میان ملت‌ها*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹، و

Kenneth Waltz, *Theory of International Politics*, New York: Random House, 1979; E. H. Carr, *Twenty Years' Crisis*, New York: Harper and Row, 1964.

۲۱. بنگرید به: Bull, *Op. Cit.* و آدم واتسون، *دیپلماسی (گفتگو میان دولت‌ها)*، ترجمه سید داوود آقایی و لیلی گل‌افشان، تهران: مداد، ۱۳۷۸.

22. See Bull, *Op. Cit.*,

23. See Biersteker, *Op. Cit.*; Thomas Biersteker and Cynthia Weber, eds., *State Sovereignty and Social Construct*, Cambridge: Cambridge University Press, 1996; and R. J. Holton, *Globalization and the Nation-State*, London: Macmillan, 1998.

24. See Christopher J. Fettweis, "A Revolution in International relations Theory: Or What If Mueller Is Right?" *International Studies Review*, vol. 8, no. 4 (December 2006), pp. 677-697.

25. Peter Haas and Ernst Haas, "Pragmatic Constructivism and the Study of International Institutions," *Millennium*, vol. 31, no. 3 (2002), pp. 573-601.

26. See Michael Barnett and Raymond Duvall, eds., *Power in Global Governance*, Cambridge: Cambridge University Press, 2005.

27. Mohammad Ayoob, *The Third World Security Predicament, State Making, Regional Conflict, and the International System*, Boulder, CO: Lynne Rienner, 1995.

28. See Ole Wæver, "Figures of International Thought: Introducing Persons Instead of Paradigms," in Ole Wæver and Iver Newmann, eds., *The Future of International Relations: Masters in the Making?* London and New York: Routledge, 1996.

29. See Michael Banks, "The Inter-paradigm Debate," in M. Light and A.J.R. Grooms, eds., *International Relations: A Handbook of Current Debates*, London: Frances Pinter, 1985.

30. See Steve Smith, "Self-Images of a Discipline: A Genealogy of International Relations Theory," in Ken Booth and Steve Smith, eds., *International Relations Theory Today*, University Park, PA: Pennsylvania State University Press, 1997, pp. 13-17.

۳۱. به عنوان نمونه، ظهور نواقع‌گرایی پاسخی بود در برابر اتهاماتی چون علمی نبودن، عدم توجه به اقتصاد بین‌الملل، بی‌توجهی به همکاری و نهادهای بین‌المللی که در دهه ۱۹۷۰ صورت گرفته بود. بنگرید به حمیرا مشیرزاده، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت، ۱۳۸۴، صص ۱۰۷-۱۲۸.

32. Jeffrey Legro and Andrew Moravcsik, "Is Anybody Still a Realist?," *International Security*, vol. 24, no. 2, pp. 5-55.

33. Richard Ashley, "The Poverty of Neorealism," *International Organization*, 38 (1984), pp. 225-86.

34. See James Der Derian, "A Reinterpretation of Realism: Genealogy, Semiology, Dromology," in James Der Derian, ed., *International Theory: Critical Investigations*, London: Macmillan, 1995, p. 367 ff.

35. See Joseph Grieco, "Anarchy and the Limits of Cooperation: A Realist Critique of the Newest Liberal Institutionalism," in David Baldwin, ed., *Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate*, New York: Columbia University Press, 1993, p. 117; and Idem, "Understanding the Problem of International Cooperation: The Limits of Neoliberal Institutionalism and the Future of Realist Theory," in *Ibid*, pp. 301-38.

36. See Joseph Nye, *Soft Power: The Means to Success in World Politics*, New York: Public Affairs Books, 2004.

37. See Robert Keohane and Joseph Nye, *Power and Interdependence*, Boston: Little, Brown & Co, 1977.

38. *Ibid.* and Robert Keohane, *After Hegemony: Cooperation and Discord in World Political Economy*. Princeton: Princeton University Press, 1984, p. 27.

39. Karl Deutsch et al., *Political Community and the North Atlantic Area*, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1957, and Ernst Haas, *The Uniting of Europe*, Stanford: Stanford University Press, 1958.

40. See Robert Cox, "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory," *Millennium*, 10 (1981), pp. 126-55; Idem, *Production, Power, and World Order: Social Forces in Making of History*, New York: Columbia University Press, 1987; Idem., "Civilizations and the Twenty First Century," in Mehdi Mozaffari, ed., *Globalization and Civilizations*, London: Routledge, 2002; Immanuel Wallerstein, *The Capitalist Economy*, Cambridge: Cambridge University Press, 1979; Idem, "Antisystemic Movements: History and Dilemmas," in G. Arrighi, T. K. Hopkins and I. Wallerstein, *Antisystemic Movements*, London and New York: Verso, 1989, pp. 13-53.

۴۱. برای بحث کلی درباره دستاوردهای پساتجددگرایی در روابط بین‌الملل، بنگرید به: مشیرزاده، پیشین. همچنین بنگرید به:

Der Derain, *Op. Cit.*; James Der Derian and Michael Shapiro, eds., *International/Intertextual Relations*, Lexington: Lexington Books, 1989.

۴۲. برای بحث کلی در مورد برخی از این مفاهیم فمینیستی بنگرید به: حمیرا مشیرزاده، «جنبش زنان و روابط بین‌الملل»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۵، (۱۳۷۸). همچنین بنگرید به:

- Jean B. Elshtain, Feminist Themes and International Relations,” in Der Derian, ed., *Op. Cit.*, pp. 340-360; J. Ann Tickner, “You Just Don’t Understand: Troubled Engagements Between Feminists and IR Theorists,” *International Studies Quarterly*, vol. 41 (1997), pp. 611-632; Christine Sylvester, *Feminist Theory and IR in a Postmodern Era*, Cambridge: Cambridge University Press, 1994.
43. Wendt, “Anarchy...,” *Op. Cit.*
44. See Horgel Stritzel, “Towards a Theory of Securitization: Copenhagen and Beyond,” *European Journal of International Relations*, vol. 13, no. 3, (2007), pp. 357-383.
45. See Wendt, *Op. Cit.*; Friedrich Kratochwil, *Rules, Norms and Decisions: On the Conditions of Practical and Legal Reasoning in International Relations and Domestic Affairs*, Cambridge: Cambridge University Press, 1989; Nicholas Onuf, *World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations*, Columbia, SC: University of South Carolina Press, 1989.
46. Jennifer Mitzen, “Ontological Security in world Politics: State Identity and the Security Dilemma,” *European Journal of International Relations*, vol. 12, no. 3, (2006), pp. 357-383.
۴۷. ونت، پیشین، صص. ۳۶۱، ۱۴۰ و ۴۹۵ به بعد.
48. Martha Finnemore and Kathryn Sikkink, “International Norm Dynamics and Political Change,” *International Organization*, vol. 52, no. 4 (autumn 1998), pp. 887-917.

